



میلاد جلیلزاده

مدارای مصلحت‌آمیز مدیران در دوره‌های مختلف به جای اصلاح و ترمیم ساختاری بوده است؛ امری که در نهایت به پیچیده‌تر شدن این چالش‌ها دامن زده است. در این میان برخی چالش‌ها را نزدیک‌تر شدن به زمان حال، خود را روشن‌تر و موثرتر از همیشه نشان می‌دهند. اکنون و در بی وقوع جنگ و رویدادهای ملتهب سال ۱۴۰۴، شوک‌های سنگینی به روند و رونق و سنتی سینمای ایران وارد شده است؛ تکانه‌هایی که نه‌تنها پرده و مشکلات کهنه برشته، بلکه دامنه، گستره و عمق این چالش‌ها را به شکلی بی‌سابقه افزایش داده است.

در بهار سال ۱۴۰۵، کلاً ۸ فیلم رنگ پرده سینما را به خود دیده‌اند؛ روندی که در صورت تداوم تا پایان سال، آمار اکران فیلم‌های سینمایی کشور را نسبت به سال گذشته به نصف کاهش خواهد داد. در حال حاضر فیلمسازان از فرستادن آثار خود به روی پرده ابا دارند. آنها با این تصور که شاید در آینده وضعیت بهبود یابد، اکران در شرایط کنونی را به مثابه یک سوختن مطلق و آسیب جدی به اثر می‌پندارند. این در حالی است که حتی در صورت عدم وقوع هیچ‌گونه روپارویی نظامی جدید، هیچ تضمینی وجود ندارد که شرایط اکران برای چنین آثاری در آینده مناسب‌تر و مساعدتر از امروز باشد.

از سوی دیگر پژوهش‌های بین‌المللی درباره رفتارشناسی مخاطبان در نقاط مختلف جهان نشان می‌دهد طبع و سلیقه مردم یک کشور در شرایط پر تنش و بحرانی – مشابه همان وضعیتی که جامعه ما پشت سر گذاشته است – به سمت نوع آثاری تمایل پیدا می‌کند. واقعیت تلخ این است که آثار تولید شده در سینمای ما که اکنون بدنه اصلی دپوی پر تعداد اکران را تشکیل می‌دهند، فرسنگ‌ها با این اتمسفر و نیاز روانی جامعه فاصله دارند. چنگ‌ها معمولاً فرجامی مبهم و خاکستری دارند، از همین رو نوده‌های مردم در چنین ابایی به سینمای اکشن روی می‌آوردند؛ آثاری که از یک سو تنش را در یک «فاصله امن» به تصویر می‌کشند و موجب تخلیه هیجانی مخاطب رافرمی می‌کنند و از سوی دیگر، برخلاف واقعیت خاکستری جامعه، پایانی روشن و قاطع دارند که در آن حق به حق‌دار می‌رسد. افزون بر این، مردم در این شرایط به طنزهای اجتماعی علاقه‌مند می‌شوند که ضمن طعنه زدن به دیدگاه‌های روزمره‌شان، مصائب را در قالبی قابل تحمل و شیرین بیان کنند.

در نقطه مقابل، آنچه جامعه به این وضعیت پس می‌زند، کم‌دی‌های سطحی و مبتذل است؛ آثاری که این شائبه را ایجاد می‌کنند که گویی در میانه چالش‌ها و دغدغه‌های عمیق مردم، عده‌ای بی‌خبر از همه جا و بی‌توجه به رنج جامعه، به دنبال طرح مسائل بوج خود هستند. دومین زائری که با رویکردی مخاطب‌مواجه می‌شود، فیلم‌های تلخ و سیاه اجتماعی است. اما پارادوکس بزرگ سینمای ایران دقیقاً همین جاکشلی می‌آید: جایی که تلاش‌ها برای ساخت سینمای ما در دوگانه «کم‌دی‌های سطحی» و «آثار تلخ اجتماعی» محاط شده است. آن‌ا ۲ جریان همواره در رقابتی فرساینده با یکدیگرند و با شاکست هر کدام، دیگری مدعی می‌شود که در صورت ورود به میدان، قدرتمندتر ظاهر می‌شد.

واقعیت امر این است که حتی در صورت آزادسازی این دپوی اکران، گشایشی در کار سینما به ایجاد نخواهد شد. ما امروز با چالشی انباشته از ۹۰ فیلم غیر کم‌دی و غیر دفاع مقدسی مواجهیم که از سال ۱۴۰۰

چالش‌های سینمای ایران در دوره جنگ چیست و چگونه می‌توان مهارشان کرد

آزیر قمرز برای پرده نقره‌ای

تاکنون در صف اکران خاک می‌خورند؛ ترفائیکی سنگین که بااضافه شدن فیلم‌های کم‌دی و آثار متعدد دفاع مقدس تولید شده در فضاهای اجتماعی پیشین، مزید بر علت شده و ابعاد آن را گسترده‌تر کرده است. این انسداد در بخش توزیع، عملاً بخش تولید را نیز به‌شدت مخدوش کرده تا جایی که نرخ تولید فیلم در بهار ۱۴۰۵ بافتی فاحش و نگران‌کننده روپرو شده است. سه‌گانه مخاطرات پیش‌رو را فخر مخاطب تا نافذ قائد سفار تخلیه‌ای، در این شرایط باید مورد توجه جدی قرار گیرد.

خطر اول؛ انقطاع کامل مخاطب از سینما است. این وضعیت می‌تواند به فخر نهایی مردم با سالن‌های سینما بینجامد. عادت سینما رفتن که پیش از این نیز به بخش محدودی از جامعه خلاصه شده بود – چراکه سینمای ما بخش‌های دیگر جامعه را نادیده گرفته و صرفاً برای همین اقلیت فیلم می‌ساخت – اکنون در معرض نابودی کامل است و عمق این شکاف می‌تواند ریزش‌رود تعداد تماشاگران واقعی را کمتر کند. خطر دوم؛ بیکاری اهالی سینما و احیای سینمای سفار تخلیه‌ای است. کسادی وی‌روفتی مطلق بازار به بیکاری گسترده عوامل و صنف‌های سینمایی منجر خواهد شد. از سوی دیگر، با توجه به شکاف عمیق نرخ ارز در داخل و خارج از کشور که دستمزدهای پایین خارجی را در ایران بسیار جذاب و بارزش می‌کند، این وضعیت معیشتی فشار را برای جوان‌مندان «فاند‌های خارجی» و احیای «سینمای سفار تخلیه‌ای» به‌شدت مهیا خواهد کرد.

خطر سوم؛ رهایی افکار عمومی و اینر ماندن روایت ملی است. اساسی‌ترین معضل این است که جامعه‌ای را که چنین جنگ‌سینگی را پشت سر گذاشته و هنوز به ثبات و آرامش ذهنی کامل نرسیده است، فضای رسانه‌ای‌ها کنیم. وظیفه سینما در این مقطع خلق روایت، تولید احساس و تزریق روحیه مقاومت، صبر و فتح در کالبد جامعه است؛ پیروزی بزرگی که باید خود «بستادگی و مقاومت» را به عنوان توفیق تبیین کند، نه آنکه صرفاً به نتایج مادی روی زمین بسنده کند.

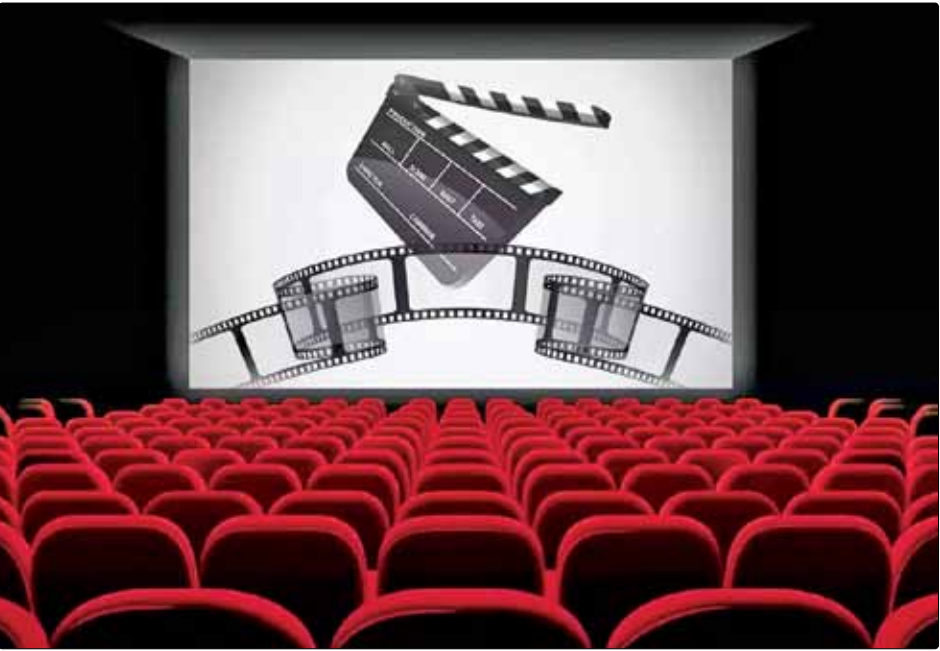
نمایند فراموش کرد که از دست‌دادن این امکان حیاتی برای گنتمان‌سازی، به قطع ارتباط کامل با جامعه و خالی ماندن این سنگر استراتژیک منجر خواهد شد. آن هم در شرایطی که حتی «حیاتی است» از تمام ابزارها بویژه هنر هفتم، برای خلق روایات اصیل در فضای میانه جنگ و بساجنگ استفاده شود. عبور از این شرایط سخت با این ابعاد و پیچیدگی، با همان فرمان مدیریتی که خود بخشی از صورت‌مساله بوده، ممکن نیست. وقتی هم ساختار سینما دچار انسداد است و هم جامعه یک شوک روانی و امنیتی بزرگ (مثل وقایع سال ۱۴۰۴) را پشت سر گذاشته، باید استراتژی‌ها را از «مدیریت صنفی» به «مدیریت بحران» تغییر داد. برای بروز رفتن از این وضعیت، چند گام مواز و فوری نیاز است که جزئیات آن در ادامه بررسی شده است. علاوه بر این به تجربه بعضی کشورهای دیگر دنیا که چنین شرایطی را تجربه کرده بودند و پس از جنگ توانستند به لحن و ساختار مناسب جدیدی دست پیدا کنند، توجه شده است.

■ **بدهی‌ها**ت عبور از چالش‌ها

برای بروز رفتن از مخاطرات سه‌گانه‌ای که سینمای ایران در شرایط ضرورت از سال ۱۴۰۴ به آن دچار شده است، ابتدا باید خود وجود چالش و پیوسته رفتن آن را پذیرفت و سپس بر همین اساس اقدام به پیاده‌سازی روش‌هایی کرد که معمولاً در همه دنیا در چنین مواقعی مورد توجه قرار می‌گیرند. این روش‌ها عبارتند از:

۱- **شکستن قفل اکران** یا «بیمه سرمایه» و **بسته‌های حمایتی**

تا زمانی که فیلمساز احساس کند فرستادن فیلم روی پرده به معنای خودکشی اقتصادی است، ابزار دپوی اکران بزرگ‌تر و کم‌سرمایه‌ان را خمیده‌تر می‌شود.



بر این هیولا، حس امید و توانایی بازسازی کشور را در آنها زنده می‌کرد. چطور این مدل‌ها را در ایران (سال ۱۴۰۵) پیاده کنیم؟

با الهام از این تجربه‌های جهانی، سینمای ایران برای عبور از دوگانه

عقیم «کم‌دی لوده» و «اجتماعی تلخ»، می‌تواند ۳ گام اجرایی بردارد:

گام اول: شیفت‌از درام آپار تمای به «تربل‌های معمای-سیاسی»(فرمول

نوار)؛ مخاطب امروز ما که تنش‌های سال ۱۴۰۴ را زیسته، دیگر حوصله

دو‌دهای زن و شوهری در درام‌های آپار تمای دیوشده را ندارد. او تشنه

ندانستن حقیقت، پشت‌پرده‌ها و حس امنیت است.

پیاده‌سازی: باید به سمت ساخت تربل‌های روان‌شناختی، پلیسی و معمایی حرکت کرد؛ فرمولاتی مصمم (مأموران امنیتی، خبرنگاران با شهروندان عادی) که در میانه یک چالش بزرگ به دنبال نجات جامعه یا کشف یک حقیقت هستند. این فیلم‌ها تعلیق دارند، تنش ملموس ایجاد می‌کنند و در نهایت با یک پایان‌بندی قطعی و عدالت‌محور، حس رهاشدگی مخاطب را ترمیم می‌کنند.

گام دوم: جایگزینی **کم‌دی‌های لوده** یا «طنز شریف اجتماعی»

(فرمول **نئونوآلیسم**)؛ مردم در شرایط بساجنگ به خنده نیاز دارند

اما خنده‌ای که دغدغه‌های‌شان را مسخره نکند، بلکه به آنها فرم قابل‌تحملی بدهد.

پیاده‌سازی: توقف ساخت کم‌دی‌های مبتنی بر شبهه و شوخی‌های جنسی؛ در عوض حمایت از طنزهای گزنده‌اجتماعی شایع به‌آثار کلاسیک سینمای خودمان مثل «چراغ‌شنین‌ها» یا «همان مامان»؛ فیلم‌هایی که طبقات مختلف مردم را در میانه چالش‌های اقتصادی و اجتماعی نشان می‌دهند که چگونه باهمدلی، شوخ‌طبعی و صفای پس مشکلات برمی‌آیند. این فرمول، عادت سینما رفتن را به خانواده‌ها بازمی‌گرداند.

گام سوم: خلق «حماسه‌های ملموس شهری»؛ به‌جای پیاپیانه‌گل‌درشت؛

مخاطب بساجنگ شمار را پس می‌زند اما عائق حماسه و قهرمان است. او باید ببیزد که «مقاومت» یک کار فانتزی نیست، بلکه زندگی روزمره خود او است.

پیاده‌سازی: ساخت فیلم‌هایی با تمرکز روی «آدم‌های معمولی در موقعیت‌های غیرمعمولی». به عنوان مثال، داستان یک پزشک در بهار ۱۴۰۴، قصه تلاش یک راننده کامیون برای رساندن آذوقه در روزهای موش‌کربار، یا ماجرای کارگرانی که چراغ یک کارخانه استراتژیک را روشن نگه داشتند.

اینها روایت‌هایی هستند که به مخاطب احساس افتخار و پیروزی درونی می‌دهند، بدون اینکه حس کنند دارند یک اثر سفارشی و تحمیلی را تماشا می‌کنند.

می‌دهند. وقتی جامعه‌ای یک شوک بزرگ (مانند وقایع سال ۱۴۰۴) را تجربه می‌کند، دیگر نمی‌تواند یا فرمول‌های قبلی قوی سرگرم شود.

۳ نمونه تاریخی بزرگ از تغییر ذائقه مخاطبان پس از چالش‌ها و بحران‌های جهانی، درس‌های مهمی برای امروز ما دارند:

۱- **مدل آمریکا:** تولد «فیلم نوار» و **اکشن‌های استعاری** (پس از جنگ دوم جهانی)

قبل از جنگ دوم جهانی، هالیوود غرق در کم‌دی‌های بزرزق‌وبرق و درام‌های رمانتیک بود اما پس از جنگ، سربازانی که با موجی از اضطراب و تروما باگشته بودند، دیگر آن دنیای فانتزی را باور نداشتند.

این وضعیت سرمنشأ یک تغییر ذائقه جمعی بزرگ بود. مخاطب به سمت فیلم نوار رفت؛ فیلم‌های جنایی و تاریک با سایه‌های غلیظ و قهرمانانی تلخ اما مصمم که در دنیایی فاسد به دنبال حقیقت می‌گشتند. همزمان در دهه ۱۹۵۰، ژانر علمی-تخیلی و هیولایی شکوفا شد؛ مردم برای تخلیه اضطراب بنهان خود از جنگ سرد به تماشای فیلم‌هایی درباره حمله موجودات بیگانه نداشتند تا ترس خود را در یک فضای امن سینمایی تجربه و تخلیه کنند.

۲- **مدل ایتالیا؛ سقوط «تلفن سفید» و ظهور نئورالیسم**

در دوران فاشیسم، سینمای ایتالیا پر بود از فیلم‌های موسوم به «تلفن سفید»؛ کم‌دی‌های روزروایی و تجملاتی که هیچ ربطی به زندگی مردم نداشتند. پس از سقوط موسولینی و پایان جنگ، مردم از این فضای فیک و مصنوعی متنفر شدند.

تغییر ذائقه این بار چنان اتفاق افتاد که مخاطبان به سمت نئورالیسم حرکت کردند. فیلم‌سازی مثل درژیکا و روسلینی دوربین را به دل خیابان‌های ایران بردند و با بازیگران غیرحرفه‌ای، قصه‌های ملموس از بقا، شرافت و تلاش برای یک لقمه نان (مثل دزد دوچرخه) ساختند. جامعه، نسبت به صدايي واقعی بود که رنجش را به رسمیت بشناسد نه اینکه با زرزق‌وبرق توخالی به شعور او توهین کند.

۳- **مدل ژاپن؛ تبدیل فاجعه به حماسه استعاری (گودزیلا ۱۹۵۴)**

ژاپن پس از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی دچار یک بحران هویتی و روانی مطلق شد. سینمای سنتی و تبلیغاتی دیگر کار کرد نداشت.

تغییر ذائقه ژاپنی‌ها چنین بود که به جای ساخت فیلم‌های مستند یا درام‌های مستقیم و زجرآور درباره بمباران، موجودی افسانه‌ای به نام گودزیلا

را خلق کردند که بر اثر تشعشعات اتمی بمبار شده بود. گودزیلا مظهر تمام

ترس‌ها و خشم فروخورده جامعه بود. مردم با دیدن تخریب شهر شهر برده، ترس‌های درونی خود را تخلیه می‌کردند و در نهایت، پیروزی انسان

منطق یک تصمیم

پذیرفته و در نهایت تصمیمی اتخاذ شده است. این فرآیندی است که رهبر شهید انقلاب نیز بارها به آن اشاره کرده‌اند. صحت آن فرآیند تصمیم‌گیری درباره سیاست، مستقیم و غیرمستقیم است؛ سیاست‌هایی که بزین مسائل مربوط به جنس و صلب است. اختلاف نظر، ارزیابی کارشناسانه، گفت‌وگوهای مستمر و جرح و تعدیل سیاست‌های عملیاتی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و امری میمون و مبارک است. اخذ یا پیشنه‌ها یک تصمیم به هیچ عنوان به معنای نادیده گرفتن نیست. سیاست‌ها معمولاً فقر مقهور دولت‌ها را به عنوان اصل راهنمایی اجتناب‌ناپذیر در خود حمل می‌کنند.

■ **اختلاف نظر، نشانه ضعف نیست**

در فضای سیاسی ما گاه چنین تصور می‌شود که اقتدار سیاسی تنها زمانی وجود دارد که هیچ اختلاف نظری در سطوح تصمیم‌گیری وجود نداشته باشد. گویی هر جا اختلافی مشاهده شد، باید آن را نشانه بحران، ضعف یا ازهم‌گسیختگی دانست اما واقعیت سیاست دقیقاً بر چیزی خلاف این تصور استوار شده است. در همه نظام‌های سیاسی، بویژه در موضوعات مهم امنیتی و سیاست‌های کلیدی، اختلاف نظر وجود دارد. تصمیم‌های بزرگ معمولاً محصول بررسی سناریوهای مختلف، تحلیل‌های متفاوت و برآوردهای گوناگون از هزینه‌ها و منافع هستند. اساساً اگر در موضوعی به این اهمیت هیچ اختلاف نظری وجود نداشته باشد، باید تعجب کرد. اقتدار سیاسی نه در حذف یا انکار اختلاف نظر، بلکه در مدیریت آنها آشکار می‌شود. نظام سیاسی زمانی مقتدر است که بتواند دیدگاه‌های مختلف را بشنود، آنها را در فرآیندی مشخص مورد ارزیابی قرار دهد و در نهایت به تصمیمی واحد برسد که مسؤلیت آن نیز روشن باشد.

برای روشن شدن این مساله باید این واقعیت را در نظر بگیرد که در هر ساختار سیاسی، از جمله جمهوری اسلامی ایران، رئیس‌دولت یا عالی‌ترین مقام سیاسی کشور ممکن است در آغاز یک فرآیند یا ارزیابی غالب کارشناسی یا اجرایی موافق نباشد. تفاوت میان یک نظام نهادی و یک کشور شخصی که بر کیش شخصیت استوار شده، در همین نقطه آشکار می‌شود؛ در فرآیندی که تصمیم نهایی از درون آن شکل می‌گیرد. نباید از نظر دور داشت در منطق نهادی جمهوری اسلامی ایران، مسؤولان مسؤلیت پیشنهادهای خود را می‌پذیرند، استقلال‌های خود را ازانه می‌کنند، پیامدهای تصمیم را بر عهده می‌گیرند و نهایتاً تصمیم در چارچوب سازوکارهای تعریف‌شده اتخاذ می‌شود. این فرآیند نه از اقتدار رهبری می‌کاهد و نه آن را محدود می‌کند، بلکه نحوه اعمال آن اقتدار را در قالب یک نظام سیاسی نشان می‌دهد.

تجربه جمهوری اسلامی ایران نیز کمابیش همین واقعیت را نشان می‌دهد. از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ گرفته تا پرونده هسته‌ها، از برخی تصمیم‌های مهم اقتصادی تا موضوعات راهبردی منطقه‌ای، همواره به‌صت‌ها، اختلاف ارزیابی‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی وجود داشته اما مساله اصلی هیچ‌گاه وجود اختلاف بنیادین درباره اصول تشکیل‌دهنده نظام اسلامی نبوده؛ در چنین مواردی مساله اصلی همواره نحوه تبدیل آن اختلاف‌ها به یک تصمیم نهایی ممکن بوده

است که بیشترین حد ممکن منافع ملی را با کمترین میزان خسارت عمومی برآورد و به‌حقیق کند. از این منظر، عبارت «بنده‌ای‌لاصول» نظر دیگری داشته؛ را بنیاد به خودی خود به عنوان نشانه ضعف، سیاست‌هایی که بزین مسائل مربوط به جنس و صلب است. اختلاف نظر، ارزیابی کارشناسانه، گفت‌وگوهای مستمر و جرح و تعدیل سیاست‌های عملیاتی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و امری میمون و مبارک است. اخذ یا پیشنه‌ها یک تصمیم به هیچ عنوان به معنای نادیده گرفتن نیست. سیاست‌ها معمولاً فقر مقهور دولت‌ها را به عنوان اصل راهنمایی اجتناب‌ناپذیر در خود حمل می‌کنند.

■ **اختلاف نظر، نشانه ضعف نیست**

در فضای سیاسی ما گاه چنین تصور می‌شود که اقتدار سیاسی تنها زمانی وجود دارد که هیچ اختلاف نظری در سطوح تصمیم‌گیری وجود نداشته باشد. گویی هر جا اختلافی مشاهده شد، باید آن را نشانه بحران، ضعف یا ازهم‌گسیختگی دانست اما واقعیت سیاست دقیقاً بر چیزی خلاف این تصور استوار شده است. در همه نظام‌های سیاسی، بویژه در موضوعات مهم امنیتی و سیاست‌های کلیدی، اختلاف نظر وجود دارد. تصمیم‌های بزرگ معمولاً محصول بررسی سناریوهای مختلف، تحلیل‌های متفاوت و برآوردهای گوناگون از هزینه‌ها و منافع هستند. اساساً اگر در موضوعی به این اهمیت هیچ اختلاف نظری وجود نداشته باشد، باید تعجب کرد. اقتدار سیاسی نه در حذف یا انکار اختلاف نظر، بلکه در مدیریت آنها آشکار می‌شود. نظام سیاسی زمانی مقتدر است که بتواند دیدگاه‌های مختلف را بشنود، آنها را در فرآیندی مشخص مورد ارزیابی قرار دهد و در نهایت به تصمیمی واحد برسد که مسؤلیت آن نیز روشن باشد.

برای روشن شدن این مساله باید این واقعیت را در نظر بگیرد که در هر ساختار سیاسی، از جمله جمهوری اسلامی ایران، رئیس‌دولت یا عالی‌ترین مقام سیاسی کشور ممکن است در آغاز یک فرآیند یا ارزیابی غالب کارشناسی یا اجرایی موافق نباشد. تفاوت میان یک نظام نهادی و یک کشور شخصی که بر کیش شخصیت استوار شده، در همین نقطه آشکار می‌شود؛ در فرآیندی که تصمیم نهایی از درون آن شکل می‌گیرد. نباید از نظر دور داشت در منطق نهادی جمهوری اسلامی ایران، مسؤولان مسؤلیت پیشنهادهای خود را می‌پذیرند، استقلال‌های خود را ازانه می‌کنند، پیامدهای تصمیم را بر عهده می‌گیرند و نهایتاً تصمیم در چارچوب سازوکارهای تعریف‌شده اتخاذ می‌شود. این فرآیند نه از اقتدار رهبری می‌کاهد و نه آن را محدود می‌کند، بلکه نحوه اعمال آن اقتدار را در قالب یک نظام سیاسی نشان می‌دهد.

در هر دو طرف این فرآیند، موضوع اصلی فراموش می‌شود. در شرایطی که هیچ‌کس نمی‌تواند ثابت کند وابسته، خائن یا شیفته طرف مقابل نیست؛ یا هیچ‌کس نمی‌تواند به شکل معناداری، بیرون از جدال‌های زبانی در سطح سیاست ثابت کند رقیب او وابسته یا خائن به کشور است، اینها به‌گزاره‌هایی درباره نیت و شخصیت افراد و نه افتخاراتی را هکنند؛ از موضوع و پیشنهادها تبدیل می‌شود. به همین دلیل، هرچه گفت‌وگوهای بیشتر در چنین نسبت‌هایی استوار شود، امکان داوری عقلایی کمتر می‌شود. جدال‌هایی مانند

این، هیچ آورده سیاسی‌ای برای کشور ندارد. تقوای کلام دقیقاً در همین نقطه معنا می‌یابد. تقوا در سیاست، نیوست که معنای حذف اختلاف نظر از میدان گفت‌وگوهای سیاسی شود. همین‌طور بنا ندارد ضرورت از ارزیابی سیاسی را از ساخت عمومی حذف کند، چرا که گفت‌وگوی انتقادی و اختلاف نظر لازمه حیات سیاسی در هر جامعه‌ای است. مع‌هذا تقوا در کلام اقتضا می‌کند میان یک سیاست و داوری درباره نیت افراد تفاوت قابل شویم.

■ **بازگشت به منطق سیاست**

مهم‌ترین نکته‌ای که در ماجرای اخیر بار دیگر در پیش چشم ما قرار گرفت، ضرورت بازگشت به یک تمایز ساده اما تعیین‌کننده درباره سیاست است؛ تمایز میان اختلاف سیاسی و خصومت شخصی. هر جا در حیات سیاسی یک ملت این مرز کمرنگ شود، گفت‌وگو درباره سیاست به‌تدریج جای خود را به داوری درباره اشخاص می‌دهد. در چنین فضایی افراد و گروه‌های سیاسی به مجادلاتی بی‌فایده و آسیب‌زا درباره نیت‌ها، انگیزه‌ها و نسبت‌های یکدیگر مشغول می‌شوند. نتیجه چنین وضعی از پیش‌روشن است: امکان فهم دقیق مساله عمومی کاهش می‌یابد و گفت‌وگوی سیاسی به سمت قلبی شدن و انسداد حرکت می‌کند.

این در حالی است که هر بار جامعه‌ای بتواند میان نقد سیاست‌ها و تخریب اشخاص تمایز قابل شونده، نه‌تنها از نظر اخلاقی در مرتبه‌ای بالاتر قرار می‌گیرد، بلکه از نظر سیاسی نیز کارآمدتر عمل می‌کند. در چنین جامعه‌ای، اختلاف نظر نه به عنوان تهدید، بلکه به عنوان بخشی طبیعی از فرآیند تصمیم‌گیری فهمیده شده و همین امر امکان اصلاح، بازبینی و تصحیح مسیرهای اشتباهی را که ممکن است پیش از این طی شده باشند، فراهم می‌کند. بدون این تمایز، هر اختلافی بالقوه به بحران تبدیل می‌شود و هر نقدی به نزاعی غیرقابل حل برکنشیده خواهد شد.

در نهایت جدا از اینکه هر کس درباره تفاهنامه پایان جنگ بین ایران و آمریکا چه فتوییه چنین باشد، یک واقعیت بنیادی در سیاست باقی می‌ماند: کشورها نه با حذف اختلاف نظر بلکه با مدیریت آن اداره می‌شوند. هیچ نظام سیاسی پیچیده‌ای بدون اختلاف دیگه در سطوح مختلف تصمیم‌گیری عمل نمی‌کند؛ تفاوت در این است که این اختلاف‌ها در چه سازوکاری شنیده، دقیقاًنه در نبود اختلاف؛ بلکه در توانایی تبدیل اختلاف‌های واقعی به تصمیمی واحد، مسؤولانه و قابل پیگیری معنا می‌یابد. از این زاویه، به جای آنکه هر رخداد سیاسی را به صحنه پیروزی یا شکست افراد تقلیل دهیم، باید آن را از منظر کیفیت نهادها، نسبت میان اختیار، مسؤولیت و شیوه تبدیل دیدگاه‌های متفاوت به تصمیم‌های نهایی مورد توجه قرار دهیم. این نگاه، سیاست را از سطح هیجان‌ها و داوری‌های شخصی به سطح صرف سازوکارهای واقعی قدرت منتقل می‌کند؛ جایی که در نهایت، سرنوشت کشورها نه با موج‌های گذرا و نزاع‌های روزمره، بلکه با کیفیت همین سازوکارها رقم می‌خورد.



حمید ملک‌زاده

رقابت‌های سیاسی تبدیل می‌شود. گویی در پس هر رخداد سیاسی، به جای مجموعه‌ای از نهادها، فرآیندهای تصمیم‌گیری، گزارش‌های کارشناسی، ارزیابی‌های امنیتی و محاسبات راهبردی، صرفاً نزاعی وجودشده‌اختی در درون سازمان تصمیم‌گیری نظام جریان دارد که بر اساس آن اراده چند فرد یا گروه متخاصم برای غلبه بر دیگری مشغول فراتر است. در چنین فقهی از سیاست، سازوکارهای سطحی و نهادمندشده برای تصمیم‌گیری به منازعات خشن و بنیادی تبدیل می‌شود که نتیجه نهایی آنها نه تصمیم واحد نظام جمهوری اسلامی ایران، بلکه شکست یا پیروزی عناصر نهادی درگیر در امر تصمیم‌گیری خواهد بود.

در این نوع نگاه به سازوکارهای تصمیم‌گیری، فهم سیاست و عادی شدن روندهای نهادی برای تصمیم‌گیری بیش از حدی که باید فرغش می‌شود، چرا که سیاست را از سطح نهادها و سازوکارهای معمول در جریان تصمیم‌گیری به سطح انگیزه‌ها و نیات افراد فراتر می‌کشد و امکان عادی شدن و تثبیت روندهای نهادی برای تصمیم‌گیری را با مخاطراتی جدی مواجه می‌کند. در نتیجه، در تحلیل‌ها و گفت‌وگو‌هایی که در این باره ارائه می‌شود، به جای دخیل در امر تصمیم‌سازی و اجرا تعریف شده، مسیر گفت‌وگو به سمت شناسایی نزاع قدرت، برندگان و بازندگان آن پیش می‌رود. این مساله وقتی اهمیت می‌یابد که در چنین دیدل در تصمیم‌اتخاذشده در حکومت به طور کلی به فراموشی سپرده می‌شود.

مجموعه واکنش‌های رسانه‌ای از طرف فعالان سیاسی به تفاهنامه اخیر برای پایان جنگ میان ایران و آمریکا نیز تا حد زیادی از همین الگو پیروی می‌کند. بخش مهمی از مباحث ارائه‌شده نه درباره خود تفاهنامه یا آثار اختتامی آن را امنیت ملی یا حتی نسبت آن با موازنه قدرت منطقه‌ای ایران، بلکه با این مساله متمرکز بوده که چه کسی موافق بوده، چه کسی مخالف بوده و در نهایت به چه کسی نظر خود را بر دیگری تحمیل کرده است. موضوعی که پیش از همه برای سیاست در جمهوری اسلامی ایران آسیب‌زااست، نقشی است که برخی طرف‌های درگیر در این مجادلات سیاسی برای نهاد ولایت فقیه و شخص رهبر انقلاب در میانه مجادلات‌نشان در نظر گرفته‌اند یا تصویری است که از این جایگاه ارائه می‌کنند. بر اساس این تصویر، رهبر انقلاب اسلامی به عنوان شخصیتی که به تصویر کشیده شده‌اند که از مدیریت و تسلط کافی بر روندهای تصمیم‌گیری در کشور برخوردار نبوده یا در مقابل فشارهای گروه‌های دیگر بی‌دفاع و تسلیم هستند. این در حالی است که